

درباره آثار ارباب ایدئولوژی های جامعه

شناسانه 1-

احسان طبری، در فصلی از کتاب «برخی بررسیها درباره جنبشهای اجتماعی در ایران»، با عنوان «مقام تاریخی جامعه شناسی فارابی» (ص 179-184) می گوید تا آنچه را که فارابی در احصاء العلوم «علم مدنی» خوانده است، به نوعی جامعه شناسی تبدیل کند. او در آغاز بحث، برای توضیح دیدگاه خود می نویسد:

«با آنکه ما می کوشیم ملخصی از نظر فارابی را درباره جامعه بدهیم، ولی چون به دنبال تکرار کار انجام شده نیستیم، بیشتر توجه خود را به منابع اساسی تفکر فارابی معطوف می کنیم و نیز بی مورد نمی دانیم برخی نظریات همانند فارابی را که در فلسفه باختر قبل و بعد فارابی پدید آمده است، مطرح سازیم و بدین ترتیب، مطلب را از زاویه دیگری مطرح کنیم که تا کنون در نوشته های تحقیقی فارسی درباره فارابی به (ص 180) نظر نرسیده است.»

در این بازپرداخت نواز اندیشه سیاسی فارابی، احسان طبری بر آن بوده است تا از سوی، فارابی را بنا به گفته خود از پندار با فان (اتوپسیست ها) تاریخ اندیشه از افلاطون تا نویسندگان سده های هفده تا نوزدهم بداند، اما همو، از سوی دیگر، به رغم اینکه مقایسه میان فارابی و هربرت اسپنسر، «از جهت علمی، مع الفارق است»، فارابی را در زمره اصحاب «سوسیال داروینسم»، قرار می دهد. در نوشته احسان طبری تعارض های چندی وجود دارد که بی توجهی به آن ها مایه خلط مباحثی شده است که نویسندگان بسیاری دیگری در دام آن گرفتار آمده و لاجرم التقاط های خود را مانند احسان طبری، نوآوری در بازپرداخت اندیشه سیاسی فارابی دانسته اند. به عنوان مثال احسان طبری که کوچکترین توجهی به سرشت گفتار فارابی و الزامات منطق اندیشه او ندارد، موضوع جامعه شناسی فارابی را «جامعه» می داند که لاتینی است. «بدیهی است که (civitas) یونانی و «polis» فارابی آن را «مدینه نام می گذارد که ترجمه است که (society) علم جامعه شناسی، «جامعه» به معنای دقیق کلمه یا (object) موضوع نسبتی با مدینه فارابی و پولیس یونانی ندارد، اما آنچه از توضیح احسان طبری درباره علم مدنی فارابی می توان فهمید، این است که مراد او از «جامعه شناسی»، شنا سایی هرگونه اجتماع انسانی به معنای بسیار گسترده و بویژه عامیانه آن است و البته، این وجه استعمال «جامعه شناسی» نسبتی با علم جامعه شناسی ندارد.

از زمانی که جامعه شناسی به عنوان شاخه ای از دانش های جدید به قلمرو علوم دانشگاهی ایران وارد شد، در نوشته های فارسی، اشتباه هایی از این قبیل که مثالی از آن را از اثر یاد شده احسان طبری آوردیم، فراوان می توان پیدا کرد. سرچشمه این گونه اشتباه ها را باید، به گمان ما، در بی توجهی نویسندگان ایرانی به بنیادهای علوم اجتماعی و انسانی جدید و مبانی معرفتی آن ها جستجو کرد. شالوده این علوم به طور کلی، به دنبال تحولی در بنیادهای معرفت شناختی فلسفه در مغرب زمین استوار شده است و به عبارت دیگر، تاسیس آن ها در شرایط گسستی معرفتی با مبانی فلسفی قدیم امکان پذیر شده است. بی توجهی به مبانی نظری علوم اجتماعی جدید، در نزد نویسندگانی که در ایران به جامعه شناس پرآوازه

شده اند و البته، در بهترین حالت، اهل «ایدئولوژی های جامعه شناسانه» اند و به همین دلیل، در نهایت، در چاه ویل توهم هایی نابود کننده، همچون اشراق و عرفان می غلتند، نتایجی نا مطلوب برای علوم اجتماعی به دنبال داشته است.

در رساله ای با عنوان «شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون»، که سرشار از «ایدئولوژی های جامعه شناسانه» است، نویسنده ای (غلامعلی خوشرو) کوشیده است تا با اقتدای به احسان طبری، البته، اگر نه در صورت، اما لاجرم در سیرت او، از فارابی جامعه شناسی پیشرو تالکوت پارسنزیبافریند، بی آن که کمترین توجهی به مبانی و خاستگاه فلسفه مدنی فارابی و جامعه شناسی تالکوت پارسنز کرده باشد. در این رساله که به ظاهر «به عنوان مقدمه ای برای رفع نیاز درس ... رشته های علوم اجتماعی» در دانشگاه به رشته تحریر درآمده است، نویسنده با خلط میان «مدینه»، موضوع علم مدنی فارابی و «جامعه» موضوع علوم اجتماعی جدید، یا بهتر بگوییم، با جهل نسبت به تمایز میان آن دو مفهوم، با طرح مقدماتی از علم مدنی فارابی نتایجی گرفته است که به زعم او، نشان از جامعه شناسی ابن فیلسوف دارد. غلامعباس توسلی، استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران نیز در مقاله ای با عنوان «فارابی، بنیان گذار جامعه ایده آل: واقع نگری و ایده الیسم در اندیشه اجتماعی فارابی» کوشیده است تا از علم مدنی فارابی تفسیری جامعه شناختی به دست دهد. این مقاله، در مجموع، نمونه بارزی از خلط مبحث و التقاط هایی است که نویسنده آن به دنبال «اندیشه» علی شریعتی و در ادامه آثار اباب «ایدئولوژی های جامعه شناسانه، فراهم آورده است. او، در واقع، به دنبال نوعی «جامعه شناسی آرمانی» است که به هر حال، از بنیاد، با علم جامعه شناسی نسبتی ندارد و به جرات می توان گفت که نویسنده در دام همان توهمی افتاده است که پیش از او علی شریعتی شالوده آن را استوار کرده بود.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که فارابی، در طرح مدینه فاضله خود، در نهایت، چنانکه ملاحظه شد، به طور کلی از بحث در ماهیت مدینه، به گونه ای که در فلسفه سیاسی یونانی بسط یافته بود، فاصله گرفته و با جانشین کردن تحلیل مدینه با نظریه پردازی درباره شاهی آرمانی، به اندیشه سیاسی ایران شهری نزدیک شد. از بررسی نوشته های پراهمیت سنت اندیشه سیاسی ایران شهری، از «نامه تنسر» تا «سیاستنامه خواجه نظام الملک»، چنین برمی آید که مفهوم بنیادین این نوشته ها شاهی آرمانی بوده است و اندیشه سیاسی ایران شهری با قراردادن این مفهوم در کانون تحلیل خود، از همان آغاز، از شیوه تحلیل فلسفه سیاسی یونانی چنان فاصله ای گرفته است که در نهایت، سرشت این دو سنت راجز در تضاد بنیادین آن ها نمی توان درک کرد. به عبارت دیگر، فهم اندیشه فلسفه سیاسی یونانی، جز با فاصله گرفتن از سنت ایران شهری تحلیل سیاسی که مفهوم شاهی آرمانی، یا به طور کلی، فرمانروا و حاکم را در کانون تحلیل قرار می دهد، امکان پذیر نخواهد بود. این که نویسندگانی همچون احسان طبری، غلامعباس توسلی و غلامعلی خوشرو که بالاتر به نوشته های آنان اشاره شد، از جامعه شناسی فارابی سخن گفته یا وجهی از علم مدنی او را با «علوم اجتماعی» از یک سنخ دانسته اند، دلیل جهل مضاعف آنان نسبت به ماهیت علم مدنی فارابی در تداوم آن با اندیشه سیاسی ایران شهری از یک سو، و بیشتر از آن، به سرشت فلسفه سیاسی یونانی، بویژه در بسطی که در مغرب زمین پیدا کرد، از سوی دیگر است. به نقل از فصل «درباره «جامعه شناسی» فیلسوفان دوره اسلامی» کتاب ابن خلدون و علوم اجتماعی

نوشته جواد طباطبایی چاپ اول طرح نو تهران 1374

قسمت اول:

[audio: http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/06/2016-05-07_a.mp3]

قسمت دوم

[audio: http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/06/2016-05-07_b.mp3]